

با اینکه حمایت از کرامت انسانی و حقوق انسان‌ها، امری ریشه‌دار در فرهنگ‌ها و ادیان الهی به‌ویژه اسلام است، اما نظام بین‌المللی حقوق بشر دارای خاستگاهی غربی است که متأثر از اندیشه‌ها و مکاتب خاص در مقطعی ویژه از تاریخ به بار نشسته و در جامعه بین‌المللی نمودار شده است. با در نظر گرفتن برخی از ابعاد محتوایی و اصول و مبانی «نظام حقوق بشر» و همچنین با توجه به نقش عملی و اجرائی آن در روند استقرار نظام سلطه و جهانی‌سازی فرهنگ غرب، به نظر می‌رسد یکی از مجاری و ابزارهای مهم پیگیری جنگ نرم علیه ایران اسلامی و کشورهای مستقل در محیط اندیشه‌ای، مدیریتی و سازمانی، نظام بین‌المللی حقوق بشر باشد. در این مقاله، مناسبات نظام بین‌المللی حقوق بشر و جنگ نرم و ابعاد مختلف نظری و عملی آن بررسی خواهد شد.

#### ■ واژگان کلیدی:

جنگ نرم، حقوق بشر، نظام بین‌المللی، جهانی‌سازی، حقوق بین‌الملل، سازمان ملل متحد، حاکمیت دولت، منافع ملی.

# نظام بین‌المللی حقوق بشر و جنگ نرم

عباسعلی کدخدائی

عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران  
aliyary1383@yahoo.com

نادر ساعد

عضو گروه دیپلماسی دفاعی دانشگاه مالک اشتر  
sa2002nad@yahoo.com

## مقدمه

چند صباحی است که نظام حقوق بشر که حمایت از حقوق انسانی به عنوان اصلی ترین کارویژه و هدف غائی آن تعریف می شود، وزنی به مراتب مهم و همسان با حاکمیت دولت‌ها یافته است؛ وزنی که پیش از این، اساساً حتی در تئوری‌های فلسفی نیز عاری از اعتبار به حساب می آمد. اینکه انسان اساس حقوق و رویه ملی و بین‌المللی باشد، می تواند تبلوری از این آموزه باشد که «بشر اساس هستی است». اما آیا به راستی آنچه به عنوان نظام حقوق بشر در جامعه امروز استقرار یافته یا در حال استقرار است، همان چیزی است که باید برای صیانت از کرامت بشری پدیدار گردد؟ در پس این حقوق انسانی و منفعتی که به نام بشریت مورد استناد قرار می گیرد، چه حقوق و منفعتی برای پاره‌ای از بازیگران و ساختارهای بین‌المللی نهفته است که این چنین بر اجرا و بلکه تقدم آن بر دیگر موازین حقوق بین‌المللی، اصرار می شود؟ چرا حقوق بشر را اساساً کسانی مدعی حمایت و اجرا هستند که به باشگاه غرب تعلق دارند؟ یعنی همان دولت‌هایی که قبل از نیمه دوم قرن بیستم، استعمار و استثمار را در جهان تولید، مدیریت و راهبری می کرده‌اند؟ چرا هنگامی که پای حقوق شهروندی و حقوق بیگانگان در سرزمین‌های آنها به میان می آید، تبصره‌ها و تفسیرهای گوناگون برای طفره رفتن دولت‌های غربی از رعایت این حقوق، تولید و اشاعه می یابند ولی اجرا و رعایت همین حقوق برای سایر دولت‌ها، همواره امری و الزامی به حساب می آید به گونه‌ای که به خود اجازه می دهند برای تضمین این حقوق، ظرفیت‌های ملی و بین‌المللی را علیه این دولت‌ها به کار گیرند و هرگونه فشار سیاسی و اقتصادی و همچنین تهدید نظامی مستقیم و غیرمستقیم را حق خود بشمارند؟

استاونین، بیست سال پیش گفته بود: «از این پس، به یقین ستیزه‌های هویتی و ارزشی چشم گیرتر و بدخیم تر خواهند شد». (استاونین، ۱۳۷۶: ۳۲) حقوق بشر فارغ از اصالت نفس آن و فارغ از صحت و سقم ایده لزوم حمایت از انسان‌ها در برابر حکومت‌ها، مجرا و دستاویزی برای به راه انداختن نبردهای فکری، ارزشی و هویتی است که اغلب به دلیل نداشتن مظاهر نبرد متعارف و محسوس نبودن خون و کشتار، از هنجارهای حقوق توسل به زور و درگیری‌های مسلحانه نیز مصون است و بی‌محابا بر قلب‌ها و اندیشه‌های مردمان مشرق زمین وارد می شود. فراتر از این ایده، اساس و مبنای شکل گیری نظام مذکور، چیزی جز تحمیل هویت و فرهنگی معین و مسلط بر دیگر ملت‌ها و هویت‌ها

نیست. بر این اساس بی‌دلیل نیست که حمایت از حقوق بشر و دموکراسی<sup>۱</sup>، یکی از ستون‌های اساسی راهبردهای امنیت ملی برخی کشورها نظیر آمریکا به حساب می‌آید. این فرضیه، در فراسوی تنگ‌نظری و افراط، دارای مبنای تاریخی و قابل اثبات از منظر تحلیلی است و این نوشتار به همین مسئله اختصاص دارد.

«تهادها از جمله منابع قدرت نرم بوده، محدود به ملاحظات سازمانی درون‌ملی نخواهند بود. نهادهای بین‌المللی در معنای موسع آنها یعنی کلیه نهادهای شکلی (سازمان‌های دولتی و غیردولتی) و ماهوی (معاهدات، عرف‌ها و اصول کلی حقوقی) می‌توانند در خدمت تولید، بازتولید و حتی نبرد قدرت نرم بازیگران مختلف قرار گیرند. نای، با تأکید بر «قابلیت شکل‌دهی به اولویت‌های بین‌المللی»، نشان می‌دهد که محیط بازی نرم تنها محیط‌های سیاسی و نبرد میان دو کشور نیست بلکه هنجارهای بین‌المللی و سازوکارهای پیگیری آن نیز می‌توانند مناسب‌ترین عرصه برای تولید قدرت نرم و همچنین نبردی عام (با فرهنگ‌های دیگر) یا خاص (با کشورهای معین) باشند»<sup>۲</sup>. به‌منظور تبیین و اثبات مبانی سلطه و هژمون‌محور نظام حقوق بشر، در ابتدای این مقاله به تحلیلی تاریخی از شکل‌گیری و دسته‌بندی نسل‌های مختلفی که محتوای حقوق بشر را تشکیل می‌دهند خواهیم پرداخت (بند اول) و سپس، چهره‌های مختلف و صورت‌های پنهان ولی حقیقی این نظام را که در پس جذابیت‌های آن مخفی مانده است، نشان خواهیم داد (بند دوم). در این صورت، کاربری‌های امروز این نظام در خدمت جنگ نرم، نه امری شگفت‌انگیز بلکه دارای علقه متقن با مبانی و اندیشه‌ها و تاریخ طرح‌ریزی نظام مذکور پس از استقرار سازمان ملل متحد به نظر خواهد رسید. *مجله مطالعات فرسنگی*

۵۷

### بند اول: شناخت تاریخی نظام حقوق بشر

هنگامی که بین‌المللی کردن نظام حقوق بشر در اواسط قرن بیستم توسط غرب (دولت‌های آمریکای شمالی و اروپا) مطرح شد، مخالفین اساس این نظام، کم نبودند<sup>۳</sup>. دولت‌های اروپای

۱. نک به: پنتاگون، ۱۳۸۰: ۱۲۸.

۲. نک به: ساعد، ۱۳۹۰ الف: ۱۷۴.

۳. دولت ایران در پیش از انقلاب اسلامی مسرور از منشور کوروش و ارتباطات فرهنگی خود با غرب، نه تنها رویکرد ادغام در نظام بین‌المللی حقوق بشر را در پیش گرفته بود بلکه در بیستمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، میزبانی نخستین کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر را با تصویب قطعنامه ۲۰۸۱ که در ۲۰ دسامبر ۱۹۶۵ مورد تصویب مجمع عمومی قرار گرفته بود، بر عهده گرفت.

شرقی و شوروی و همچنین برخی از دولت‌های آسیایی، آمریکای جنوبی و افریقای با اساس و فلسفه وجودی چنین نظامی که از سوی غرب و بر اساس ارزش‌های لیبرالیسم تولید شده و سایر دولت‌ها تنها به‌مثابه موضوع و مخاطب آن به‌شمار بروند، مخالفت نمودند<sup>۱</sup>. نقش محوری شوروی در این رابطه، فرصت داد تا غربی‌ها، این مخالفت‌ها را با فلسفه و مکتب سوسیالیسم پیوند دهند و با برجسته کردن انتقادات و مخالفت‌های بنیادین نخبگانی همچون مارکس، این موضع‌گیری مخالف را نوعی تدبیر ناشی از سوسیالیسم و کمونیسم بنمایانند. به همین دلیل، تلاش شد تا دولت‌هایی که کمونیسم برایشان جاذبه نداشت، از دایره مخالفین اساس نظام حقوق بشر خارج شوند.

اما شوروی و متحدینش در اروپای شرقی و دیگر مناطق، به تدریج رویه خود را تغییر داده و به‌جای مخالفت با اساس نظام حقوق بشر، به تعدیل این نظام روی آوردند. علت این تغییر را می‌توان از نظر حقوقی به تعهدات دولت‌ها بر اساس منشور ملل متحد و همچنین اعلامیه جهانی حقوق بشر نسبت داد؛ تعهداتی که ناگزیر، این دولت‌ها را به‌عنوان اعضای ملل متحد، به نظام حقوق بشر پیوند می‌زد. از همین‌رو، مشرق‌زمین رویکرد خود را بر «رقابت در زمینه تدوین محتوای نظام حقوق بشر» استوار نمود و هنگامی که ارکان ملل متحد در تکاپوی عملی کردن خواسته‌های غرب برای تنظیم میثاق حقوق مدنی و سیاسی بودند، آنها نیز پیش‌نویس میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را که دقیقاً انعکاسی از پشتیبانی تئوری‌های حقوق برابری ساختاری و ارتباط حقوق فردی با حقوق اجتماعی بود، ارائه و پیشرفت سند نخست را به این محور منوط نمودند. نهایتاً نیز توفیق حاصل کردند و هر دو سند، در یک زمان به تصویب مجمع عمومی رسیدند. به‌واقع، با این رویه بود که نظام بین‌المللی حقوق بشر عینیت پیدا کرد و حقوق بشری از منابع، مبانی و سازوکارهایی که در سایر بخش‌های حقوق بین‌المللی وجود داشته، برخوردار گردید و هویت یک نظام حقوقی را یافت.

از آن پس نیز همین رویه حفظ شده، در اغلب موارد این رویارویی رقابت‌آمیز باقی مانده است. دولت‌های مشرق‌زمین - به‌جز متحدین غرب - هم از نظر فرهنگی و هم تاریخ استعمار، به خوبی دریافته‌اند که این هنجارهای نهفته در اسناد حقوق بشری، زمینه‌ای

۱ این مخالفت‌ها همچنان در میان ادیان و فرهنگ‌های مختلف وجود دارد. غرب نیز مدام در تلاش است تا به مخالفت‌های آنها پاسخ گفته و آنها را خنثی یا کم‌اثر نماید. به‌عنوان نمونه نک به: Yuksel, 1998: yuksel.org

بسیار برجسته برای اقداماتی است که در هر زمان ممکن است از سوی غرب علیه امنیت ملی و وحدت سرزمینی و هویت فرهنگی‌شان به عمل آید. در عمل، این پیش‌بینی درست از آب در آمد. موارد اقدام سازمان ملل متحد در زمینه تضمین اجرای حقوق بشر در سایر ملل، تنها در دولت‌هایی به عمل آمد که در دایره شمول متحدین غرب قرار نداشتند. اقدامات در هائیتی، کامبوج، دولت‌های اروپای شرقی و کشورهای دیگر، همگی از «منطق میلیتاریسم» (میلر، ۱۳۷۶: ۵۸) و فرایندی تبعیت می‌کردند که هرچند ظاهری آراسته به مقررات بین‌المللی داشت، اما به خوبی ثابت می‌نمودند که فارغ از درستی یا نادرستی محتوای این نظام، از این نظام تنها علیه دولت‌هایی استفاده خواهد شد که رویکرد هم‌گرایی و سازش با غرب را در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ندارند. یعنی نظام بین‌المللی حقوق بشر، وصفی دو چهره یافت و همین دو چهرگی است که سبب شده هم مخالفین و هم موافقین حقوق بشر، استدلال‌های متکی به مبانی و محورهای قابل‌اعتنا را ارائه نمایند و به سهولت نتوان در مورد تقدم یکی از آن دو، به تصمیم و تشخیص قاطع رسید.

### بند دوم: دو چهرگی حقوق بشر

دو چهره و صورت متفاوت و ناهمگن از حقوق بشر وجود دارد که آنها را می‌توان چنین خلاصه و تبیین نمود: حقوق بشر دارای یک ظاهر و یک باطن است. ظاهر این حقوق، با ایده‌های جذاب و منطقی که بر اساس بودن نقش انسان در هستی دلالت دارد، بر دل انسان‌هایی که از تلخی نقض حقوق افراد بی‌گناه توسط اقلیت‌هایی در داخل یا توسط قدرت‌های خارجی و بیگانه به ستوه آمده‌اند، می‌نشیند. اما چهره دوم آن که در پس این ادعاهای درست نهفته است، مسلط‌سازی یک فرهنگ و نظام ارزشی بر دیگر فرهنگ‌ها و باورها است؛ فرهنگ مسلط با تبدیل معیارهای خود به معیارهای جهانی، خوب و بدهای موردنظر خود را به‌عنوان خوب و بدهای جهانی تحمیل می‌کند و خود را به زمینه فرهنگی باورهای جهانی تبدیل می‌کند ولی افسوس که اغلب، این جنبه هژمونی فرهنگی و نشستن یک فرهنگ به‌جای همه فرهنگ‌های دیگر جهان، از دید عموم به دور مانده است.

## ظاهر صیانت از کرامت انسانی

جنبه‌های صوری و ماهیتی حقوق بشر به‌گونه‌ای که از «حقوق انسان به‌عنوان انسان در فراسوی هرگونه تمایز و تفاوت ظاهری و عینی» یاد می‌شود و حمایت از کرامت انسانی اساس کار تلقی می‌گردد، استدلال در حمایت از این نظام را چنان تقویت می‌کند که کمتر کسی می‌تواند کرامت و حرمت حقوق ناشی از این منزلت را نادیده بگیرد. از همین روست که این جنبه، جاذبه‌ای فزاینده را به نظام مذکور بخشیده و نظریه‌ها و تئوری‌سازی‌ها در این عرصه را از ظرفیتهایی بالا در پذیرش و اعتنای افکار عمومی برخوردار نموده است. گفتنی است که کرامت و منزلت انسانی، امری ارزشمند و مورد تأکید در اسلام بوده و رویکرد جهان اسلام<sup>۱</sup> اغلب ادیان الهی و فرهنگ‌های ملل است. از همین‌رو، می‌توان آن را یک نهاد و تأسیس فرهنگی مشترک شمرد. با این حال، پیگیری و جستجوی حقیقت صیانت از کرامت انسانی، یک چیز است و استفاده ابزاری و ظاهری از آن برای تحمیل فرهنگی، مسئله‌ای دیگر. محور اخیر است که کاربرد مفهوم کرامت انسانی در زندگی بین‌المللی را در هاله‌ای از ابهام و عدم اطمینان قرار داده است.

## تحمیل و تحقیر فرهنگی در باطن نظام حقوق بشر

اما چهره دوم آن، تحمیل‌ها و تحقیرهای بی‌صدا و خرنده است به‌طوری که هم از لحاظ نظری و هم عملی، حقوق انسانی مورد ادعای این نظام، بسیاری از حقوق برخی انسان‌ها در ملل و فرهنگ‌های غیرغربی را انکار می‌کند و بلکه آن را ضدحقوق انسانی قلمداد می‌نماید. در این صورت است که نه تنها این حقوق، در نظام مذکور جایگاه ندارند بلکه به‌صورت قانونی، سلب می‌شوند و تلاش برای حفظ یا احیاءشان هم به‌عنوان اقدامی علیه این قواعد به حساب می‌آیند و به‌عنوان تخلف یا ضدارزش، مورد تعقیب و سرزنش قرار می‌گیرند. علاوه بر این جنبه‌های نظری و محتوایی، در عمل هم چون حمایت از حقوق بشر و جنبه‌های عینی آن رابطه‌ای تنگاتنگ با سیاست‌ها و منفعت‌های سیاسی دارد، دولت‌هایی که از اقتدارات و امکان‌های عملی بیشتری در نظام بین‌المللی برخوردارند، فرصت خواهند یافت تا سازوکارهای بین‌المللی و روند اجرای این نظام حقوق بشری را به‌گونه‌ای به‌کار گیرند که نوک پیکان همواره یا اغلب، علیه دولت‌هایی باشد که تمایلی به پذیرش این تحمیل‌ها و تحقیرها ندارند.

اگرچه ممکن است قبل از تصویب اعلامیه حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ عرفی بین دولت‌های اروپایی در زمینه حقوق انسانی وجود داشته باشد، اما جامعه بین‌المللی به طور عام وجود چنین عرفی را پیش از آن به رسمیت نشناخته بود (میرزائی ینگجه، ۱۳۷۳: ۶۶-۶۷) و اما امروزه این فرهنگ و ارزش‌های تحمیلی چنان عادی جلوه می‌کند که چنین ماهیت و صبغه‌ای از آن از دیدها پنهان مانده است.

این تحمیل‌ها، از نظر تاریخی دو مقطع داشته است: مقطع اول، استفاده از محکومیت‌های حقوق بشری به‌عنوان وسیله و مجرای برای ایجاد تهدید سخت خواه از نوع فشار و تنبیه و خواه اجبار و تهدید نظامی. این روند عمدتاً ناظر بر قبل از فروپاشی شوروی بوده است. نکته مهم اینکه موارد حمله نظامی اتحاد شوروی به کشورهای دیگر اساساً مستند به توجیه‌ها و دستاویزهای حقوق بشری نبوده و این امر، محدود به غرب بوده است. در مقطع دوم یعنی پس از اضمحلال نظام دو قطبی، غرب با حفظ روند قبلی، از نظام حقوق بشر و تفسیرهای آزادی‌مآبانه از هنجارهای آن و با توسعه فلسفه حقوق بشر لیبرالیستی، حتی اروپای شرقی را که ستون نبرد با غرب به‌شمار می‌آمد، هدف حمله‌های نرم قرار داد و زمینه‌های اضمحلال بافت فرهنگی و اجتماعی و تغییر ساختار سیاسی‌شان به‌سمت الگوهای به اصطلاح دموکراسی خواهی در آنها را فراهم نمود. بدین منظور، انقلاب‌های رنگین با محوریت حقوق بشر به وقوع پیوست؛ انقلاب‌هایی که با گذران آزمون موفقیت‌شان در اروپای شرقی، به سایر نقاط جهان نیز تعمیم داده شد.

در این روند جدید، با ایجاد جاذبه جهانی برای ارزش‌ها و تئوری‌های غربی مرتبط با حقوق انسانی و با تبدیل کردن مدل غربی زندگی فردی و اجتماعی، تلاش نموده‌اند تا ملت‌های دیگر ادامه تبعیت از هویت، فرهنگ و ارزش‌های بومی را نوعی اقدام تحقیرآمیز به‌شمار آورند به‌گونه‌ای که به دست خود و با صرف هزینه و سرمایه‌های مادی و معنوی خود، در مسیر «غربی کردن» همه جنبه‌های جامعه‌شان گام بردارند. در این صورت، چه نیازی به لشکرکشی و به‌کارگیری تهدید سخت خواهد بود؟

البته از این دست مفاهیم مبتنی بر تحمیل و تحقیر، در حوزه نظام حقوقی بین‌المللی کم نیست هرچند در وضعیت معاصر اساس برخی از این مفاهیم و بنیادها از بین رفته است. به‌عنوان نمونه، مفهوم «اصول کلی حقوقی پذیرفته شده توسط ملل متقدم» که بعد از جامعه ملل در اساس‌نامه دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی و سپس دیوان سلف

آن تصریح شد، از جمله این مفاهیم بوده است؛ مفهومی که ماهیت استعماری آن (والاس، ۱۳۷۸: ۶۳-۶۲) بدیهی و مورد تأیید عموم است.

### بند سوم: تحلیل حقوق بشر از دو منظر

در فراسوی ادبیات موجود که عمدتاً متأثر از تولیدات و نظریه‌های خاستگاه خارجی آنهاست، حقوق بشر را صرفاً نباید از دریچه تفسیر خوش‌بینانه از اهداف و مقاصد که برای آن به‌ویژه در پرتو حمایت از کرامت انسانی منعکس می‌شود، نگریست. بلکه این پدیدار در نگاه معرفتی و حقیقت‌یابی، دو روی متناقض و چهره‌ای ژانوسی دارد. در این روند، آنچه مهم‌تر می‌نماید، گشودن دریچه به روی چهره‌ای است که از منظر و دید عموم پنهان مانده است.

### اعتنا و اقبال به قابلیت‌های نظام حقوق بشر

در یک دید، نظام حقوق بشر، مجموعه‌ای از قواعد ماهوی و شکلی ناظر بر «حق‌های» اساسی و جایز انسان‌ها است که شکل‌گیری‌شان، جنبه طبیعی و فطری داشته و تابعی از جوهر و ذات انسانی انسان‌ها است؛ حقوقی که نظام بین‌المللی یا ملی قاعده‌سازی، تنها به «شناسایی» آنها پرداخته است. اهمیت این حق‌ها، تا حدی است که سلب یا تضییق‌شان به معنای سلب یا تضییق ماهیت انسانی انسان‌ها محسوب می‌گردد. از این‌رو، وجود این حق‌ها و تضمین اجرایشان دارای اهمیتی حیاتی برای نظام بین‌المللی است، نظامی که چند دهه‌ای است علاوه بر منابع دولت‌ها، به‌سمت منافع بشریت سوق یافته است.

نتیجه این برداشت این است که حق‌های بشری به‌مثابه بخشی از نظم عمومی در جامعه بین‌المللی به حساب می‌آیند که حقوق بین‌المللی - حقوق حاکم بر این جامعه - نیز باید ضامن و پشتیبان آن باشد و نقض‌شان را با واکنش کیفری در قالب مفهوم مسئولیت بین‌المللی کیفری برای ارتکاب جرائم بین‌المللی، پاسخ دهد. از این‌روست که مفهوم «جرائم جنگی و علیه بشریت» در کنار سایر جنایات بین‌المللی، مدت‌ها است وارد ادبیات حقوق بین‌الملل شده و هر اندازه که صبغه «انسانی» این حقوق بیشتر می‌شود، سازوکارهای پیگیری این جنایات و جرائم نیز بیشتر و بیشتر می‌گردد.

از همین منظر است که برخی کارشناسان، مدعی وجود اصول مقدس و مورد تأیید

همه ملت‌ها در حوزه حقوق بشر هستند. به اعتقاد آنها، «مشکل اصلی و اساسی، در اجرای صحیح حقوق بشر است که اگر برای این منظور تدابیر مناسب اتخاذ نگردد، بر سر راه توسعه بیشتر حقوق بشر مانع ایجاد خواهد شد» (میرزائی ینگجه، ۱۳۷۳: ۷۶). از این نظر، «آنچه ناخرسندی دولت‌های در حال توسعه را فراهم کرده، نحوه برخورد غرب در قبال نقض حقوق بشر است. زیرا نقض حقوق بشر در قلمروهایی که با دولت‌های غربی رابطه نزدیکی دارند، نادیده انگاشته می‌شود» (میرزائی ینگجه، ۱۳۷۳: ۷۵).

طبق این منظر، ستم‌های متعددی که در طول تاریخ بشریت، خانواده بشری را فرا گرفت و به جنگ‌های جهانی انجامید، این فکر را به وجود آورد که باید برای جلوگیری از این گونه فجایع چاره‌ای اساسی اندیشید و باید فرهنگی را به وجود آورد و طرز تفکری را در جوامع انسانی جا انداخت که حتی‌الامکان، بروز این درگیری‌ها امکان رشد نیابد و لذا این فکر تقویت شد که باید برای انسان، قطع‌نظر از هر گونه وابستگی، یک سلسله حقوق اساسی را شناخت و به آنها احترام گذاشت (مهرپور، ۱۳۷۴: ۳۵).

### رویکرد انتقادی و گریزان به حقوق بشر

رویکرد دیگر که فراتر از این نظر است، وجود جریانی از سلطه در ماهیت و قلب نظام حقوق بشر است و وجود اشتراکاتی در باب برخی حقوق بشر و حمایت از انسان در برابر ظلم، این ماهیت سلطه‌گر را نه تنها نفی نمی‌کند بلکه دلیل مخفی ماندن حقیقتی است که در فراسوی این ظواهر فریب‌کارانه نهفته است.

### الف - حمایت از کدام انسان؟

یکی از بنیادهای نظام حقوق بشر، حاکم کردن تفکر اوماننیستی و انسان‌محوری است به‌طوری که هر چیز و همه چیز نظام هستی بر اساس انسان و منافع یا مصلحت او سنجیده می‌شود. البته برخی با نگاهی سطحی، این انسان‌محوری را با تبیینی روشنفکرانه، ناظر بر اصالت ذاتی انسان و قدرت او در تعیین خوشبختی و زندگی خود شمرده‌اند.<sup>۱</sup> اما غافل از اینکه این ارزش ذاتی را مطلق و فراتر از هر گونه ملاکی غیر از ملاک‌های انسان‌ساخت تعبیر کرده‌اند. در این نگرش، انسان اصالت دارد و تعیین صواب و ناصواب تنها بر اساس

۱. به‌عنوان نمونه نک به: سلیمی، ۱۳۷۹: ۲۸۳-۲۸۲.

عنصر انسان و تشخیص وی استوار است. پس، هر آنچه انسان برای خود خیر بداند، اساساً همان خیر خواهد بود و غیر آن، شر. در حالی که انسان مقید به ضوابطی فرانسائی است که انسان هرگز نمی‌تواند و نه قادر است این ضوابط ثابت و ماندگار را تولید کند و نباید آن را زیرپا بگذارد. زیرا نتایج این عدول‌ها و نقض‌های قواعد ثابت طبیعت یا برگرفته از منشأ الهی، چیزی جز خسران بشر نخواهد بود، کمالینکه تاریخ نیز آن را ثابت نموده است. گفتنی است که فلاسفه مغرب‌زمین نیز ایراد این اطلاق را خود تأیید کرده‌اند. دکارت با تأکید بر «انسان اندیشمند»، تنها صاحب اندیشه را قادر به تشخیص راه سعادت خود می‌شمارد. یعنی قیدی بر محوریت و اصالت انسان محض می‌زند.

دومین مسئله این است که انسان با ظاهری کلی و مطلق تعریف می‌شود گوئی که همه بشریت در شمولیت این نظام حمایتی قرار دارند اما واقعیت و حقیقت چیزی دیگری است و منظور از انسان، همان تعریفی است که فرهنگ مبنا - غرب - از انسان ارائه می‌دهد. در این صورت است که همه انسان‌ها مشمول این نظام نخواهند بود بلکه برخی انسان‌ها خارج از آن و حتی به‌عنوان علیه آن تعریف می‌شوند که استحقاق برخورد و تقابل می‌یابند.

### ب - حقوق بشر، حاکمیت اومانسیم و مفهوم غربی انسان

در نظام حقوق بشر، انسان به ماهو انسان ملاک گرفته می‌شود و با همین بیان موجز، از کاوش در حقیقت مفهوم انسان و دامنه آن در این نظام پرهیز می‌گردد. اما به‌واقع، باید پرسید که آیا حقیقت این نظام، حمایت همگانی از انسان‌ها بدون هیچ‌گونه تبعیض و دسته‌بندی است؟

در نظام حقوق بشری ناشی از تفکرهای غرب و شرق، خدا نه تنها هیچ جایگاهی ندارد بلکه با محور شدن اندیشه اومانستی و انسان‌بنیاد، این اصل اساسی به‌شدت ساری و جاری است که «خدا مرده است». به‌واقع، خدا در این نظام حقوق بشری، همان بشر است و از این‌رو، هیچ قیدی بر آزادی مصنوعات بشر جز بر اساس خیر و مصلحت اجتماعی - که مفهومی بین‌انسانی است - وجود نخواهد داشت: خدا نخواهد توانست آزادی آنها را آن‌گونه که خودشان تعریف می‌کنند، محدود سازد. اما این بشر است که می‌تواند جا و نقش خدا در زندگی اجتماعی و حقوقی بشر را تعیین کند و تغییر دهد و

حذف نماید. از این‌روست که حقوق مذهبی و دینی انسان تنها در حاشیه حقوق انسانی و نه به‌عنوان حقوق ذاتی و بنیادین، بلکه به‌مثابه حق‌هایی هستند که می‌توانند مورد نفی، تغییر، تفسیر و تعبیرهایی به نفع حقوق فردی و جمعی قرار گیرند و از این روی، انسان حق (حق موردحمایت نظام بین‌المللی) دارد بدون اعتقاد مذهبی باشد، خدای را پرستش نکند، اعتقاد خود را تغییر دهد، اعتقادات مذهبی و آموزه‌های خدایی را مورد نقد و نفی قرار دهد (مثلاً در پناه آزادی بیان) و به تمسخر انبیا و پیامبران بپردازد (مثلاً در سایه آزادی مطبوعات و رسانه و آزادی اطلاعات و ...).

این چنین است که اساس نظام حقوق بشری لیبرالیستی امروز که مذهب را تنها در حاشیه حقوق بشر می‌پذیرد، با آموزه‌های سوسیالیسم که دین و مذهب را افیون توده‌ها می‌شمرد، چندان تفاوتی ندارد. در هر حال، دین و خدا در این نظام شأنی ابزاری دارند که هرگاه منفعت انسان - که بدون قید است - ایجاد کرد، می‌توان در مورد آن به اقدامی دست زد و این چنین وضعیتی را حق و مورد حمایت شمرد و بلکه مخالفین و منتقدین این وضع را قابل مجازات و سرزنش دانست! در هر حال، فراموش نکنیم که نخستین قاعده حقوق بشری موضوعه، «منع برده‌داری است که از سال ۱۸۱۵ به بعد مورد تأکید جامعه دولتها بوده است»؛ (والاس، ۱۳۷۸: ۲۸۶) این برده‌داری، همان رویه‌ای بوده است که غربی‌ها خود آن را به‌عنوان تجارت قرن شناختند و با آن، به کسب ثروت پرداختند، ولی همین برده‌داران، سپس به ناجیان برده‌ها و ملت‌های آسیب‌دیده از بردگی تبدیل و برای بردگان معنای انسان و حقوق انسانی قائل شدند! اینها واضعان حقوق بشر را تشکیل می‌دهند.

بر این اساس، نوع کاربری‌ها و قابلیت‌های نظام حقوق بشر برای تحرک در طرح‌ریزی برنامه‌ها و سناریوهای جنگ نرم را می‌توان به‌صورت دسته‌بندی شده ارائه نمود.

#### بند چهارم: جهانی‌سازی ارزش‌های لیبرال و نبرد با هویت‌ها

از آنجا که جنگ نرم، صحنه نبرد ارزش‌ها و باورها است، لازم است ارزش‌های مبنای نظام حقوق بشر امروز مورد توجه و تعمیق قرار گیرد تا رابطه آنها با فرهنگ مبنا - فرهنگی که حقوق بشر از آن برخاسته است - محرز شود. بر این اساس، روشن خواهد شد که این ارزش‌ها، عام‌الشمول نبوده بلکه تنها به خاستگاه غربی آن تعلق دارند. از این‌روست

که توسعه حقوق بشر و استناد به محتوا و اجرای آن، بی‌صداترین ابزار و مسیر برای به چالش کشیدن دیگر هویت‌ها و فرهنگ‌ها و نظام‌های ارزشی بلکه مسلط کردن فرهنگ غرب بر آنها خواهد بود.

## ۱. حقوق بشر و نظام ارزش‌های عام‌الشمول

«طبیعت روابط بین‌المللی در دنیای معاصر این است که دولت‌هایی که فکر اداره دنیا و تسلط بر سرنوشت دیگر ملل را در سر می‌پرورانند، با تأسیس سازوکارهایی که ظاهراً اهداف مشروع و همه‌پسند را دنبال می‌کنند، در صدد تحکیم موقعیت برتر خود در دنیا برآیند» (میرزائی‌ینگجه، ۱۳۷۳: ۷۵) و حقوق بشر نیز از جمله این سازوکارها بوده و هست. نظام بین‌المللی حقوق بشر آن‌گونه که در منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر وضع و سپس در اسناد بعدی بین‌المللی از ۱۹۶۸ تا ۲۰۱۱ مقرر شده<sup>۱</sup> به‌ویژه آن قسمت‌هایی از این نظام که به حقوق و آزادی‌های فردی مربوط می‌شوند، مبتنی بر مبانی و ارزش‌هایی است که هرچند به ظاهر، ارزش‌هایی عام و برگرفته از فطرت انسانی به نظر می‌رسند اما دقیقاً انعکاس ارزش‌های اساسی نظام لیبرالی‌اند. رفاه فردی، آزادی بی‌قیدگونه برای فکر، باور، رفتار در قبال خود و اجتماع، چنان فرهنگ‌های دیگر را در معرض سلطه فرهنگی غرب قرار داده که دیگر، حقوق بشر از حقوق مبتنی بر ارزش و کرامت بشری فراتر رفته و از آزادی‌های همجنس‌بازی به‌عنوان بخشی از این نظام حمایت می‌شود. به‌واقع، صبغه غربی حیات یک انسان غربی، بیش از پیش روشن شده و مفهوم «انسان» از آنچه برای قانع‌سازی مخالفان اساس این نظام مورد استناد قرار می‌گرفت، رنگ باخته و انسان صرفاً بر اساس الگوی انسان غربی محور این حقوق شده است.

در این صورت، انسان شرقی، انسانی که باورها و هویت‌های بومی و ارزش‌های خودی را از موجودیت خود غیرقابل تفکیک می‌داند؛ انسانی که بار معنایی ارزشی دارد و هرچیزی را قابل دخالت دادن در ماهیت انسانی انسان نمی‌شمارد؛ انسانی که در برابر فرهنگ‌های معارض و ارزش‌های سلطه‌گر و مخرب دیگران واکنش نشان می‌دهد و از این واکنش‌ها به بهانه «تساهل» نمی‌گذرد؛ انسانی که سرنوشت خود را با حیات جمعی و بر پایه فداکاری

۱. طرف‌های پیروز در جنگ جهانی دوم، در معاهدات صلح که به‌واقع، معاهدات پس از تسلیم و شکست متفقین بود، حمایت از حقوق بشر را بر دولت‌های شکست‌خورده تحمیل کردند و تعهداتی را در این خصوص بر آنها وضع نمودند.

در برابر هم‌نوعان تعریف می‌کند، جایی در این نظام حقوق بشری ندارد. نظام حقوق بشر، با تبلیغ گسترده حقوق و آزادی‌های فردی، با ایجاد رقابت و تعارض میان هویت‌های فردی و حیات اجتماعی، با ایجاد شکاف زیاد میان سرنوشت فردی و جمعی و با اولویت دادن به «فرد» و با جهان‌شمول‌انگاری این قواعد (مگنارلا، ۲۰۰۳: ۱۵)، وحدت در ارزش‌ها و همبستگی میان ملل و اقوام را هدف قرار می‌دهد و از این‌رو، ایجاد تعارض‌های اجتماعی، ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی در روند مدیریت سیاسی جامعه را به‌صورت غالب و برجسته، نتیجه‌مند می‌نماید.

در این نظام، که دارای این چنین ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های غلبه و سلطه فرهنگی و سیاسی است و قادر است افراد را به نام انسان، در مقابل همدیگر و در مقابل جامعه قرار دهد و سنگ‌بناهای جامعه غیرغربی را تخریب نماید، هر تلاش و نظریه‌ای برای حمایت از حقوق بشر، به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم به امکان‌ها و فرصت‌های غرب برای تحقیر و تضعیف فرهنگ و هویت دیگر ملت‌ها منتهی خواهد شد. از همین‌رو، بی‌اساس نیست اگر حقوق بشر در وضعیت عینی بین‌المللی، به‌مثابه تهدیدی برای امنیت و صلح انسان‌ها، ملت‌ها و دولت‌ها (ساعده، ۱۳۹۰ ب: ۲۰۸) و به‌عنوان مبنائی برای نقض حق‌های واقعی انسان‌ها عنوان شود. در این وضعیت، بیش از هر چیز آزادی و حقوق انسان‌ها را باید از بند آزاد کرد. البته شکی نیست که جنبه‌های توجیهی و استدلال‌های منطقی نهفته در نظریه حقوق بشر - بدین معنا که قرار است از حق‌های بنیادین انسان‌ها که لازمه عینیت کرامت‌شان است، در مقابل دخالت‌ها و خودسری دولت‌ها حمایت شود - چنان جذابیت‌آفرین است که اغلب اندیشه‌ها و نخبگان را مجذوب خود می‌سازد و در نتیجه، به‌سادگی نمی‌توان این ظرفیت‌های جنگ نرم نهفته در اساس و ارزش‌های نظام حقوق بشر را برای عموم جامعه و افکار عمومی توضیح داد. در هر حال، این موانع و دشواری‌ها نباید روشنگری را از دستورکار خارج ساخته، آن را ناممکن بنمایاند.

## ۲. حقوق جمعی بشر

با توجه به غلبه جنبه‌های فردی و فردگرایی حقوق بشر که مبتنی بر لیبرالیسم است، حقوق نهفته در اسناد بین‌المللی حقوق بشری که امروزه از تردید خارج شده و مسلم تلقی می‌شوند، اساساً ماهیت فردی دارند. حقوق جمعی که انسان‌ها را به هم پیوند می‌دهد و

سرنوشت مشترک‌شان را در قالب حیات مسالمت‌آمیز اجتماعی منعکس می‌سازد، هنوز حق‌هایی دسته دوم هستند که نظام بین‌المللی حقوق بشر از مدون‌سازی آنها به همان سبکی که برای حقوق فردی به عمل آمده، اجتناب نموده است.

ظرفیت‌های حقوق جمعی (نسل سوم حقوق بشر) به‌گونه‌ای است که تمایل به حفظ موجودیت جامعه و سرنوشت جمعی فراتر از فردگرایی‌ها و تمایلات آزادی‌محوری بی‌قیدگونه، بیشتر است. از این‌رو، پیگیری این حقوق دارای پارادوکس‌هایی با ماهیت حقوق فردی است که می‌تواند اطلاق و بی‌قیدی حقوق مذکور را منتفی سازد.

در هر حال، این حقوق جمعی هنوز به‌عنوان بخش سخت و قوام‌یافته حقوق بشر تلقی نمی‌گردد و موجودیت‌شان به‌صورت فرعی، استنتاجی و پراکنده، احراز شده است. البته آنچه در قالب این حقوق مورد توجه قرار گرفته، تنها ناظر بر مقوله‌هایی انتخابی است که در آن حقوق هویتی و فرهنگی جمعی گنجانده نشده و خصایص مشترک جوامع کاپیتالیستی (گودهارت<sup>۱</sup>، ۲۰۰۳: ۹۴۳) ملاک شده است. شاید از همین روست که برخی حقوق‌دانان با تعدیل اصول ادعایی و اعلامی حقوق بشر، نسبت اصول حقوق بشر را مطرح کرده (رجوع شود به دانلی<sup>۲</sup>، ۲۰۰۷: ۲۸۱) یا نسبت‌گرایی فرهنگی را در مقابل آن قرار داده‌اند.

### ۳. جنس‌شناسی هنجارهای حقوق بشری

در انواع و مصادیق حق‌های بشری مقرر در نسل‌های اول و دوم، مواردی مورد تأکید است که مرکز ثقل حیات اجتماعی در ملل مشرق‌زمین را به‌شدت تهدید می‌کند و همین موارد، زمینه‌های به‌کارگیری جنگ نرم‌اند. دفاع از آزادی مذهبی به معنای رهایی از هرگونه قیدی در محور باورها و اعتقادات افراد و ملل، تغییر آنها و همچنین آزادی در انتخاب زندگی بدون باورهای دینی، مقوله‌ای از نوع زندگی غربی است که برای دیگران، ضد ارزش بلکه ضد اساس حیات اجتماعی و آینده یک ملت جلوه می‌کند.

در این صورت است که وضعیت تحمیلی نظام حقوق بشر، دولت‌ها را در قبال این نوع حقوق نیز متعهد می‌سازد و پشتیبانی دولت‌های غیرغربی از هویت ارزشی خود، اقدامی متخلفانه و مغایر با این تعهدات جلوه‌گر می‌شود؛ تخلفاتی که دولت‌های غربی و

1. Goodhart  
2. Donnelly

سازوکارهای بین‌المللی حقوق بشری را به سمت محکوم‌سازی و اعمال فشارهای مختلف بر ملل ارزش‌محور، رهنمون می‌سازد. به‌واقع، همین وضعیت‌ها و هنجارها به بستر هدایت و طرح‌ریزی جنگ نرم تبدیل می‌گردد؛ وضعیتی که در آن، جنگ نرم به صورت مخفی و خزنده عمل کرده و برای عموم، به صورت «تلاش برای حمایت از نظم بین‌المللی و حاکمیت قانون» وانمود می‌شود.

بر این اساس، مادامی که این هنجارهای حقوق بشری باقی هستند، ظرفیت اعمال فشار، تولید تهدید از نوع نرم و سخت، قرار دادن ملل غیرغربی در برابر جامعه جهانی و ناسازگارشماری آنها با این جامعه، ادامه خواهد داشت. از همین روست که طی دهه‌های گذشته و حاضر، غرب همواره در راهبردهای ملی خود مسئله حمایت از حقوق بشر و مقابله با دولت‌های به اصطلاح شرور، خودسر و امثال آن را جزئی ثابت و محوری از برنامه عمل خود شمرده است.

ناگفته پیداست که حقوق مذکور، دارای سابقه‌ای نزدیک به شش دهه هستند؛ سابقه‌ای که ظرفیت‌های لازم را برای غرب فراهم نموده تا در زمان مقتضی، نسبت به طرح‌ریزی جنگ نرم با بهره‌گیری از آنها اقدام نماید. علاوه بر حقوق مذکور که دارای جنبه‌های شفاف در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی دوگانه هستند، امروزه با استفاده از تفسیر موسع نوع حق‌های بشری بنیادین برای افراد، از حقوق جدیدی نظیر حقوق همجنس‌بازی، ازدواج با محارم و... یاد می‌شود که برای ملل دیگر غیرقابل تحمل می‌نماید. این به اصطلاح حق‌های بشری و شهروندی، دیر یا زود به همین زمینه‌های جنگ نرم و صدور قطعنامه و محکومیت تبدیل خواهند شد.

#### ۴. سازوکارهای پیگیری حقوق بشر

«سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان مؤسس رژیم‌های بین‌المللی (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۵: ۲۷۲-۲۶۶) و مسئول صیانت از آنها شکل می‌گیرند و فعالیت می‌نمایند. البته جایگاه و اعتبار این تأسیسات سیاسی و حقوقی و اهمیتی که در زندگی بین‌المللی یافته‌اند، اغلب مانع از قضاوت‌هایی از این دست و تحلیل رابطه آنها با قدرت سیاسی و مشروعیت جهانی ارزش‌هایی معین می‌گردد» (ساعد، ۱۳۹۰ الف: ۱۸۰). اما این جایگاه و اعتبار، نقد عملکرد و حتی ماهیت وجودی آنها را نفی نمی‌کند. عمده‌ترین نقد بر تنها سازمان

بین‌المللی عام یعنی ملل متحد وارد است که از نظر سازماندهی و ساختار، با مقتضیات امروز جهان مطابقت ندارد و با اینکه خود این سازمان نیز چنین نقدی را مورد تأیید قرار داده اما رویکرد «تعمیر» (اندی نایت و سایرین، ۱۳۸۶: ۲۷) تاکنون نتوانسته این انطباق‌بخشی با شرایط روز جهانی را تحقق بخشد.

نظام بین‌المللی حقوق بشری، دارای نهادها و سازوکارهای پیگیری در سطح بین‌المللی (جهانی و منطقه‌ای) و همچنین در سطح دولت‌ها است که جلوه‌هایی از این نهادها را تشکیل می‌دهند. فراتر از رویه دولت‌ها در خصوص حمایت از حقوق بشر در سایر جوامع، عملکرد سازوکارهای بین‌المللی به‌گونه‌ای است که این نهادها را به بخشی از بازیگران صحنه جنگ نرم تبدیل نموده است. ماهیت قانع‌کننده و جذاب حمایت از کرامت بشر که محور این نظام عنوان شده است، نه تنها قواعد ماهوی را دارای جذابیت نموده بلکه این سازوکارهای پیگیری و نظارت را نیز از احترام و منزلت برخوردار ساخته است. به‌گونه‌ای که وقتی عملکرد نابرابر و تبعیض‌آلود این نهادها مورد نقد و تقبیح قرار می‌گیرد، غربی‌ها تلاش می‌کنند با پیش کشیدن همین جذابیت‌ها، نهادهای مذکور را میرا از اتهاماتی سازند که توسط دول و ملل دیگر در موردشان مطرح می‌شود.

نکته مهم در مورد عدم صداقت و بی‌طرفی نهادهای مذکور این است که مسیر اقدام آنها همواره جاده‌ای یک‌طرفه بوده که در آن، غرب به‌عنوان منادی و شاک، دولت‌های دیگر را به محاکمه می‌کشد و خود از پاس‌خگویی، مسئولیت و روند محاکمه مستثنی می‌گردد. شاهد مدعا اینکه در طول شش دهه شکل‌گیری نظام حقوق بشر، سال ۲۰۱۱ برای نخستین بار بود که شورای حقوق بشر به خود شهامت داد پرونده حقوق بشری آمریکا و عملکرد آن کشور را مورد بررسی، سنجش و ارزیابی قرار دهد. در هر حال، غرب به‌ویژه آمریکا، در مواردی که این سازوکارها توجیه کافی برای مداخلات آن کشور ایجاد نکنند نیز مداخلات خود را با توجیه‌های مختلف به انجام رسانده است. این رویکرد نه یک تفسیر و استنباط بلکه تصریح راهبرد امنیت ملی این کشور بوده در جایی که تأکید دارد: «رهبری بین‌المللی ما نهایتاً مبتنی بر ارزش‌های آمریکایی و ارزش‌های دموکراتیک است. گسترش دموکراسی از ارزش‌های آمریکایی حمایت می‌کند و امنیت و شکوفایی ما را بیشتر می‌نماید. ایالات متحده همچنان از روند دموکراسی و بازارهای آزاد صلح و امنیت از طریق مداخله فعال در سطح جهانی حمایت می‌کند» (پنتاگون، ۱۳۸۰: -۱۶۰)

۱۶۱). در مقابل این روند، ما نیز باید با اتخاذ تدابیر مناسب و با تکیه بر توانمندی‌های لازم برای کسب موقعیت ایفای نقش بازیگر مرکزی و هدایت‌کننده<sup>۱</sup> در نظام بین‌المللی، کنشگری در این نظام را برای خنثی نمودن تلاش‌های غرب ارتقا دهیم.

### نتیجه‌گیری

نظام حقوق بشر که سازوکاری برای پاسداری و حمایت از استیفای حق‌های بنیادین بشری<sup>۲</sup> معرفی می‌شود، امروزه با چالش‌های بنیادین روبروست. در کنار چالش‌های درونی و نهفته در ماهیت و مدلول این نظام و منابع آن، برخی از چالش‌ها نیز فراتر از صحت و سقم پارادوکس‌ها و موانع درونی، به وضعیت عینی و کارویژه‌های عملی حقوق بشر در جهان معاصر مربوط می‌گردد. برای کشورهایی که در صفاً مستقل از غرب قرار داشته و بر حرکت مستقل خود اصرار دارند، حقوق بشر عملاً به زمینه‌ای برای مسخ فرهنگی و نبردی علیه باورها و مقبولیت نظام‌های سیاسی مخالف غرب و برفکنی پایه‌های امنیت ملی‌شان تبدیل شده، جنگی نرم را میان نظام سلطه و ملت‌های مایل به سلطه‌گریزی جلوه‌گر ساخته است. در این روند، نقد حقوق بشر عمدتاً به نحوه (سوء) استفاده و بهره‌گیری عملی از این نظام مربوط می‌شود.

در جنگ نرم،<sup>۳</sup> به جای اشغال و تصرف نظامی سرزمین، هویت و آرمان‌های مردم سرزمین موردنظر و قلوب و اذهان آنها تسخیر می‌شوند و سلطه مستقیم و بیرونی، جای خود را به سلطه نامحسوس و از طریق افکار تحمیلی و مردمان سلطه‌پذیر می‌دهد؛ سلطه‌ای که بیش از پیش، نظم بین‌المللی معاصر را در معرض تهدید قرار داده است. (ساعد، ۱۳۸۹) در این رابطه، حقوق بشر را می‌توان از دو جهت مورد تأمل قرار داد: اولاً استفاده ابزاری از حقوق بشر و حقانیت برخی اصول آن علیه مشروعیت‌زدایی و سبک مدیریت امور سیاسی، تضعیف‌کننده حمایت جهانی از نظام حقوق بشر خواهد بود و بر چالش‌های جهان‌شمولی حقوق بشر خواهد افزود. ثانیاً چارچوب‌ها و راهبردهای مسخ فرهنگی و هویتی ملت‌ها در پرتو این جنگ نیز، نافی بسیاری از حقوق بنیادین بشری فردی و جمعی به‌ویژه حقوق فرهنگی<sup>۴</sup>، نسبیت‌گرایی فرهنگی و اصل تکثر و تنوع

۱. نک به: خوشوقت، ۱۳۷۵: ۱۹۸

2. Fundamental Human rights

3. Soft War

4. Cultural Rights

فرهنگ‌ها بوده، شالوده حقوق انسانی را در تعقیب و پیگیری سلطه، برمی‌افکنند. در این نبرد فکری، باوری و ارزشی، محتوای اندیشه‌ها، علایق، باورها و آرمان‌های یک ملت یا اقشاری از آن، هدف تحمیل‌ها و فشارهای پنهان نرم‌افزاری مجموعه‌ای سیاسی قرار می‌گیرند که حقوق بشر را به زمینه و دستاویز جهانی‌سازی<sup>۱</sup> فرهنگ خود تبدیل می‌نمایند، در جستجوی مسخ هویت دیگران هستند و نهایتاً تلاش می‌کنند تا با حذف مؤلفه‌های هویتی جامعه مورد آماج، فرهنگ‌شان را با محتوا و موادی جدید و غیربومی که برخاسته از فرهنگ غربی است، جایگزین نمایند. در این روند، حقوق بشر به‌مثابه ابزاری جذاب و بسیار پرطرفیت، عمل نموده است و در پرتو آن، نه تنها ارزش‌های آمریکایی تکثیر شده است بلکه با مفهوم‌سازی‌ها و ایده‌پردازی در قالب‌هایی نظیر امنیت انسانی<sup>۲</sup> به‌مثابه رکن اساسی امنیت ملی<sup>۳</sup> و همچنین برجسته کردن مفاهیم جذابی نظیر کرامت انسانی، این تلاش برای جهانی‌سازی فرهنگ آمریکایی مورد پیگیری قرار گرفته است؛ تلاشی که نه تنها بقای دیگر هویت‌های فرهنگی معارض غرب را برنمی‌تابد بلکه اضمحلال این هویت‌ها را ترغیب و تشویق می‌نماید.

به تعبیر دیگر، تنش صدای ادعاهای ناظر بر دموکراسی، گوش جهانیان را کر نموده غافل از اینکه دموکراسی تنها یک مدل برای زندگی و اداره امور سیاسی است و بس؛ ضمن اینکه در مورد دامنه و چارچوب‌های دموکراسی، انواع و نظریه‌های گوناگون و متعارضی وجود دارد که همدیگر را به چالش می‌کشند ولی رهیافت‌های ناظر بر دموکراسی در سازوکارها و نهادهای بین‌المللی به‌گونه‌ای است که گویی چنین تضادها و تنوعی اساساً وجود ندارند. به‌عنوان نمونه، دموکراسی دارای گونه‌هایی نظیر مشارکتی، مردمی، نخبه‌گرا، تکثرگرایانه، راست جدید و چپ جدید است (قادری، ۱۳۸۳: ۵۲-۵۰) و نه یک الگوی واحد، روشن و فراگیر برای زندگی همه ملت‌ها در جهان.

در تحلیل راهبردی وضعیت معاصر، منافع حیاتی آمریکا نه در حفظ وضع موجود بلکه

## 1. Globalization

۲. در مفهوم امنیت انسانی، امنیت حکومت و دولت به‌عنوان یک مجموعه، رنگ می‌بازد و امنیت انسانی که مقوله‌ای عمدتاً فردی است، جایگزین می‌شود. برای شناخت قالب‌های فریبنده این ایده، از جمله نک به: توماس، ۱۳۸۲: ۳۱-۲۵.

۳. باری بوزان در نقد این رهیافت گفته است: «مسئله امنیت ملی را نمی‌توان تا سطح فردی تقلیل داد. زیرا دولت و سیستم هر دو متضمن ویژگی‌هایی هستند که با مجموع اجزای‌شان متفاوت‌اند» (بوزان، ۱۳۷۸: ۴۰۰).

دگرگونی سیاست جهان یعنی دگرگونی در نظام‌های داخلی بسیاری از کشورها (جرویس، ۱۳۸۵: ۱۹) به‌ویژه تغییر رژیم است. چارلز دانلپ پانزده سال پیش، از باب مشارکت در تدوین دستورالعمل‌هایی برای مقامات عالی نظامی، در توصیف وضعیت دشمنان غرب و نوع مواجهه آنها تأکید می‌کند: در دورنمای جنگ‌های آینده، «ما با دشمنانی روبرو خواهیم شد که بر اساس قوانین ما عمل نمی‌کنند» (دانلپ، ۱۳۷۷: ۱۹۶). وضع قواعد بومی برای تنظیم طرز مقابله با دشمن و تهدیدهای آنها از منظر تاریخ نظامی و نگرش‌های نامتقارن قابل حمایت است. با این حال، باید دشمن و قواعد بازی جنگی آن را به‌خوبی شناخت. به تعبیر دیگر، لازمه تدوین هرگونه راهبرد بومی برای مدیریت جنگ نرم و مقابله با دشمن، شناخت مفهوم، مؤلفه‌ها و راهبردهای اساسی غرب در این زمینه است. در نگرش‌های سنتی به استقلال سیاسی، گفته می‌شد که «هیچ چیز بیشتر از تهدید به جدایی ارضی، دولت قانونی را نمی‌ترساند» (استاونین، ۱۳۷۶: ۲۱). اما امروزه، این جداسازی فرهنگی و هویتی در جوامع است که موجب خدشه در مدیریت عادی و کشورداری می‌گردد. «باورها، فارغ از درستی یا نادرستی‌شان، تا حدود زیادی خط‌مشی سیاست خارجی را ترسیم می‌کنند». (جونز، ۱۳۷۳: ۱۲) از این‌رو، برای تغییر دادن خط‌مشی مذکور، باید بخشی از منابع نبرد را به تغییر در این باورها و حمله بی‌صدا به آنها و منحرف کردنشان از مسیر طبیعی مصروف نمود.

با درنظر گرفتن اینکه «اغلب مشکلات امنیت ملی در کشورهای رو به توسعه، درونزا است»، (کیوان حسینی، ۱۳۷۶: ۳۵) این مشکلات که حوزه‌های آسیب‌پذیر این دولت‌ها محسوب می‌شوند، زمینه‌های تمرکز سیاست‌های دول خارجی برای کشاندن چالش‌ها و آسیب‌های مذکور به عرصه حقوق بشر را فراهم می‌کند. در این صورت، حقوق بشر به عرصه‌ای مناسب برای به جریان افتادن تاکتیک‌های جنگ نرم تبدیل می‌گردد و ظرفیت‌های آن، در این روند امکان کاربری بیشتری می‌یابد. بدون شک، این کاربری با نبرد باورها و تاختن بر فرهنگ ملل به منظور جهانی‌سازی ارزش‌ها و مؤلفه‌های فرهنگی غرب - خاستگاه نظام حقوق بشر و مدیریت‌کننده اصلی آن - رابطه وثیق و عمیق دارد. «هرچند باورهای دیرینه به سختی تغییر می‌کنند اما تحقق این امر، غیرعادی و ناممکن نخواهد بود». (جونز، ۱۳۷۳: ۱۵) حقوق بشر برخلاف دیگر ابزارهای آشکار و علنی جنگ نرم نظیر رسانه و تبلیغات و ... دارای ماهیتی خزنده و مخفی است که به ندرت سناریوهای نهفته

در آن را برای مخاطب عادی افشا می‌سازد. همین امر سبب شده که بسیاری از نخبگان نیز به دلیل جذابیت‌های اندیشه‌های حمایت از حقوق بشر و کرامت انسانی، از درک زوایای پنهان این نظام هژمونی غرب عاجز بمانند و با دامن زدن به اندیشه‌ها و ایده‌ها بلکه اصول لیبرال حاکم بر این نظام - که متأسفانه به بخشی از دکترین حقوق بین‌الملل معاصر نیز تبدیل شده است، عملاً به توسعه این روند کمک نمایند. برخی حقوق‌دانان ایران، با درک مسائل فرهنگی نهفته در نظام حقوق بشر تصریح کرده‌اند «تدارک اصلاح و هماهنگ‌سازی قوانین ایران با مقررات کنوانسیون‌های حقوق بشری، مادامی و تاحدی است که با فرهنگ ملی و اعتقادات بنیادین جامعه ایرانی مابینت نداشته باشد» (صفائی، ۱۳۸۳: ۱). در هر حال، در ابزارشناسی جنگ نرم باید حقوق بشر و سازوکارهای بین‌المللی مرتبط با آن را نیز مدنظر قرار داد و در تدوین راهبردهای ملی مربوط، به این عرصه نیز توجه وافعی و کافی در ابعاد کنشی و واکنشی مبذول داشت.

روزگاری گفته می‌شد که «تنها قدرت‌های بزرگ هستند که در قالب‌های مختلف سرنوشت دنیای ما و تاریخ بشر را رقم می‌زنند» (کاظمی، ۷۰: ۳۴-۳۵). اما امروزه با رشد نهضت‌ها و جنبش‌های انسانی که پیام‌شان عدالت جهانی و همگانی است، نظام سلطه مبتنی بر برتری قدرت‌های بزرگ، گسست نموده و رو به افول است و این ملت‌های آزاده و مستقل هستند که سرنوشت آینده جامعه بین‌المللی را رقم خواهند زد. همان‌گونه که تاریخ ثابت خواهد کرد، جنگ نرم نیز نخواهد توانست این سرنوشت را برای ملت‌های مقاوم، با تدبیر و مجهز به اراده و عزم پولادین، تغییر دهد.

## منابع

۱. استاونین، رودلفو. (۱۳۷۶). ستیزه‌های قومی و تأثیر آن بر جامعه بین‌المللی. سیدمحمد میرسندسی. **سیاست دفاعی**. شماره ۲۱-۲۰. پائیز و زمستان.
۲. اندی نایت، دبلیو و همکاران. (۱۳۸۶). یادگیری در سازمان ملل. سیدعلی طباطبائی. **پژوهشنامه سازمان‌های بین‌المللی**. مرکز تحقیقات استراتژیک شماره ۲. تابستان.
۳. بوزان، باری. (۱۳۷۸). **مردم، دولت‌ها و هراس**. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. پنتاگون. (۱۳۸۰). **استراتژی آمریکا برای قرن جدید**. پیروز ایزدی. تهران: دافوس.
۵. توماس، گارولین. (۱۳۸۲). **حکومت جهانی، توسعه و امنیت انسانی**. مرتضی بحرانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۶. جرویس، رابرت. (۱۳۸۵). **دکترین بوش قبل از انتخابات آمریکا**. حیدرعلی مسعودی. **ماهنامه اطلاعات راهبردی**. شماره ۴۶. اسفند.
۷. جونز، والتر. (۱۳۷۳). **منطق روابط بین‌الملل**. داود حیدری. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۸. خوشوقت، محمدحسین. (۱۳۷۵). **تجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۹. دانلپ، چارلز. (۱۳۷۷). **جنگ زمینی در قرن بیست و یکم: چهار اسطوره خطرناک**. مریم ملانظر. **سیاست دفاعی**. شماره ۲۴-۲۳. تابستان و پائیز.
۱۰. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف. (۱۳۷۵). **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**. علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: قومس.
۱۱. ساعد، نادر. (۱۳۸۹). **بازدارندگی نرم و کاربردهای دفاعی آن**. راهبرد دفاعی. تابستان.
۱۲. ساعد، نادر. (۱۳۹۰ الف). **جنگ نرم و نظام حقوقی بین‌المللی**. در: محمود عسگری (ویراسته). **جنگ نرم و دفاع ملی**. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۱۳. ساعد، نادر. (۱۳۹۰ ب). **تروریسم و نظام حقوقی ناظر بر حمایت از صلح و حقوق بشر**. در: کدخدائی و ساعد. **تروریسم و مقابله با آن**. تهران: مجمع جهانی صلح اسلامی.
۱۴. سلیمی، حسین. (۱۳۷۹). **فرهنگ‌گرایی، جهانی‌شدن و حقوق بشر**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۵. صفائی، سیدحسین. (۱۳۸۳). **دبیاچه**. بر: دکتر نسرین مصفا (زیر نظر). **کنوانسیون حقوق کودک و بهره‌وری از آن در حقوق داخلی ایران**. تهران: مؤسسه حقوق تطبیقی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۱۶. قادری، حاتم. (۱۳۸۳). **اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم**. تهران: سمت.

۱۷. کاظمی، سیدعلی‌اصغر. (۱۳۷۰). زنجیره تنازعی و رفتار سیاسی. تهران: قومس.
۱۸. کدخدائی، عباسعلی و نادر ساعد. (۱۳۹۰). تروویسم و مقابله با آن. تهران: مجمع جهانی صلح اسلامی، کنفرانس بین‌المللی ائتلاف جهانی علیه تروریسم برای صلح عادلانه.
۱۹. کیوان حسینی، سیداصغر. (۱۳۷۶). پیامدهای بحران افغانستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. سیاست دفاعی. شماره ۲۱-۲۰.
۲۰. مهرپور، حسین. (۱۳۷۴). حقوق بشر در اسناد بین‌المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران. تهران: کیهان.
۲۱. میرزائی ینگجه، سعید. (۱۳۷۳). تحول مفهوم حاکمیت در حقوق بین‌الملل. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۲. میلر، بنیامین. (۱۳۷۶). الگوهای رفتار قدرت‌های بزرگ در بحران‌های بین‌المللی. قدرت احمدیان. سیاست دفاعی. شماره ۲۱-۲۰. پائیز و زمستان.
۲۳. والاس، ربه‌کا. (۱۳۷۸). حقوق بین‌الملل. محمد شریف. تهران: نشر نی.

24. Donnelly, Jack. (2007). The Relative Universality of Human Rights. *Human Rights Quarterly*. Vol. 29.
25. Goodhart, Michael. (2003). Origins and Universality in the Human Rights Debates: Cultural Essentialism and the Challenge of Globalization. *Human Rights Quarterly*. Vol. 25.
26. Magnarella, Paul J. (2003). Questioning the Universality of Human Rights. *Human Rights and Human Welfare*. Vol. 3: 1. Winter.
27. yuksel, Edip. (1998). Are Human Rights A Western Concept?. <http://www.yuksel.org/e/law/western.htm>